

آزادمردی

یکی از صفات برجسته انسانیت که از هر جهت مورد ستایش کلیه ملل عالم است حریت و آزادمردی است این خصلت پسندیده ارتباط شدیدی با فطرت و سرشت بشری دارد و هر انسانی بالفطره بعزت و شرف و استقلال خود علاقه مند است و این غریزه طبیعی او را وادار میکند که در حفظ شخص و شخصیت خود بکوشد و پیوسته از عجز و زبونیت و ذلت و حقارت و سرزیر بار دیگران بردن تنفر داشته باشد و لذات ملق و چا پلوسی در برابر بیگانگان در راه هوا و هوسهای نفسانی که از مظاهر حقارت و دنائت و پستی باطنی است نزد همگان مذموم است و همه کس در صدد آنست که خود را آزاد مرد قلمداد نموده از اظهار عجز و تملق بیزاری بجوید .

تذلل و فرومایگی و پستی طبع از نظر دانشمندان يك بیماری اخلاقی و انحطاط روحی بشمار میرود که معالجه اش بسیار دشوار است .

اگر فردی با کمال قدرت بدنی و نیرومندی ، از جهت روح ، ضعیف بوده حسن استقلال و آزادمردی و حریت در راهش مرده باشد بطوری که برای بدست آوردن نفع مادی و تامین وسائل خوشی و شهوترانی تن بزیر بار منت و ذلت میدهد و با تملق و چا پلوسی طوق بندگی دیگران را بگردن مینهد ، از نظر فضائل بشری چندان امتیازی نداشته و برعکس؛ راد مرد آزاده ای که از لحاظ قوت روح و عزت نفس ابدأ در برابر اجانب سرفروند نیآورده و اهمیت و شخصیت خود را از دست نمیدهد و با زندگی ساده بلکه توأم با ناراحتی خود میسازد و باموال دیگران چشم طمع نمیدوزد گر چه از جهت نیروی جسمانی ضعیف و کم جثه باشد مورد تحسین و تکریم جامعه است ،

آزاد مردان جهان در هر عصر و زمان توانسته اند مقام ارجمندی را برای خود احراز نموده و نام و مراسمشان را از بانزد خاص و عام گردانند در هر دوره از ادوار تاریخ؛ قهرمانانی - که در این میدان گوی رادمردی و حریت را ربوده اند و تن بزیر بار ذلت و زبونیت نداده اند و نه تنها در راه اثبات شخصیت و آزادی خود از لذائذ مادی و مقامات ظاهری و نویدهای خیالی چشم نهوشیده اند بلکه موقعیت و ثروت و هستی خود را در این راه داده و با شکنجه ها و ناراحتی - های جسمی و جانی و زندان ها و اسارتها ساخته و تا سرحد جان بازی استقامت ورزیده اند ، نام نامی شان در سطور تاریخ جلوه خاصی پیدا نموده است و جریان زندگی شرافتمندانه آنان نظر جهانیان را جلب کرده است و در مقابل ، افرادی که در گردش زندگی ابدأ توجهی بعزت نفس و فضیلت حریت ننموده برای رسیدن بمقاصد مادی و ارضاء غرائز شهوانی خود بذلتها و حقارتها تن در داده و با تملق و چا پلوسی توانسته اند نیازمندی های مادی خود را تامین

نموده و موفقیت‌های ظاهر فریبی را بدست آورده وضع مرفهی برای خویشان تهیه نمایند نام آن‌ها مورد تنفر عموم بوده و از خود جز نام ننگینی بیادگار نگذاشته‌اند.

رهز حریت

باری نظر باینکه این خصلت مرضیه از مزایای کمال انسانیت شناخته شده و هر فردیکه بخواهد حقیقت انسانیت را دریابد باید در تقویت این خوی پسندیده در روح و مغز خود بکوشد و هرگز شخصیت و عزت نفسانی خود را بچیزی نفروشد لازم است قدری در رموز و عوامل مؤثر آن جستجو کرد. جای تردید نیست که نژاد و خاندان تأثیر شایانی در بروز آزادگی و استقلال و شخصیت دارد ولی از طرفی هم قابل انکار نیست که آموزش و پرورش نیز موقعیت بسزائی در زنده کردن این نمریزه طبیعی و تقویت آن داشته و در انقلاب روحیه اشخاص کاملاً مؤثر است اما آنچه در نتیجه تحقیق و کوشش در روانکاوای بدست می‌آید آنستکه عامل مؤثر در تقویت روح و نیروی حریت و ناپودساختن بیماری ضعف و زبونی و تحمل خفت و ذلت، ایمان بخدا و اعتقاد بمبدئی که فوق این عالم است می‌باشد زیرا اکثر مردمان ضعیف النفس و متعلق و چاپلوس کسانی هستند که پای بند مادیات بوده اعتقاد بمبدأ و معادى نداشته‌اند و بر عکس افراد با ایمان هر چه نیروی ایمان نشان قویتر، حس آزادگی و حریت در روانشان نیرومند بوده است و بسیاری از دانشمندان بزرگ جهان باین معنی اعتراف کرده‌اند که ایمان به‌بدائینی موجب يك اطمینان خاطر و منشأ توجه کامل بعزت نفس و انقطاع از غیر است بلکه این موضوع در سر لوحه مکتب انبیاء عظام و نخستین برنامه عملی و طبیعی انسانست لذا تربیت شدگان مکتب توحید همواره در برابر ستمگران زمان خود رشادت و شهامت‌های شایانی بخرج داده‌اند و هیچگاه برای حفظ مقام و ثروت بلکه جان، خود را بدامان ذلت نیفکنده‌اند مخصوصاً دین مقدس اسلام و پیشوایان گرامی آن حس شهامت و نیروی آزادگی را در پیروان این دین مقدس زنده و تقویت نموده پیوسته مسلمانان را از تن بذلت و خواری دادن با بیانات مختلف بر حذر داشته‌اند پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

ليس للمؤمن ان يذل نفسه یعنی هیچ شخص با ایمانی حق ندارد خود را ذلیل کند. (۱)

امیرالمومنین (ع) میفرماید: شخصیت خود را گرامی دار و خود را خوار مکن گرچه دچار گرفتاریها شوی. بنده دگران مباش زیرا خداوند عالم ترا آزاد آفریده (۲).

امام ششم (ع) میفرماید: ان الله فوض الى المؤمن اموراً كلها و لم يفوض اليه ان يذل نفسه العزيز یعنی خداوند عالم بمراد با ایمان اختیار در تمام امورش

عنایت فرموده و لکن با او گذار نفرموده که اسباب ذلت نفس عزیزش را فراهم نماید (۱) خلاصه عزت نفس و آزادگی آنقدر در نزد اولیاء دین اهمیت دارد و خوار کردن نفس و تملق در برابر دیگران آنقدر در نزد آنان نارواست که هیچ چیز در جهان جبران آنرا نمیکند تا آنجائیکه امیرالمؤمنین (ع) میفرماید یکساعت خواری با عزت روزگاری برابری نمیکند (۲) روش روش اهل بیت پیغمبر چنان بوده که نوشیدن شربت شهادت و در خاک و خون غلطیدن برای حفظ حیثیت و شخصیت خود و تن بذلت و زبونی در مقابل نابکاران ندادن را بزرگترین افتخار میدانسته اند .

فرزند رشید اسلام و بهترین نمونه آزاد مردی حضرت سیدالشهداء (ع) در کلمات و اشارات منسوب به حضرتش اهمیت عزت نفس و شرافت آزادگی را در تمام مراحل گوشزد تربیت شدگان مکتب عالیقدرش میفرمود و ننگ و نفرت تذلل و خواری و دنائت و پستی را در پیش ناکسان برای حفظ جان و بدست آوردن مال و منال مکرر یاد آور میشد تا آنجا که میفرمود **فانی لا اری الموت الا سعادة والحیة مع الظالمین الا ذللا و ندماً** (عبدالفرید ج ۲) یعنی در نظر من مرگ در راه حریت و آزادگی نیست عین خوشبختی است و زندگی با ستمکاران جز ذلت و پشیمانی نیست آن حضرت عملادرس شهامت و رشادت را بجهانیان آموخت و عزت ابدی و عظمت جاوید را برای خود و پیروانش تحصیل کرد. برای نمونه یکی از مردان ضعیف النفس را نیز بشناسید .

عبداللہ بن عمرو حجاج

وقتی که حجاج ستمگر بأموریت از طرف عبدالملک بمکه آمد و جنگ سختی با عبدالله بن زبیر کرد سرانجام بر او غالب شد و او را بدرختی در وسط شهر بدار آویخت ترس عظیمی در دل مخالفین افتاد در این هنگام عبدالله بن عمر که در مکه بود نزد حجاج آمد و گفت دستم را بده تا برای عبدالملک با تو بیعت کنم چون شنیده ام که پینمبر (س) فرموده: **من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة** یعنی هر کس بمیرد و امام وقت خود را نشناسد مانند اینست که زمان جاهلیت مرده است حجاج پایش را دراز کرد و گفت بگیر زیرا دستم مشغول است ! پس عمر گفت آیا مرا مسخره میکنی حجاج گفت ای احمق بنی عدی تو با شخصیتی مثل علی (ع) بیعت نکردی امروز آمده ای و میگوئی: **من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة** آیا علی (ع) امام زمان تو نبود که تو با او خیر سری میکردی؟ بخدا سوگند که تو

نیامدی نزد من برای گفتار پیغمبر اکرم بلکه آمدی از ترس آن درختی که پسر زبیر بآن دار زده شده است (سفینه البحار ج ۲)

هر آن کس که عزت نفس و آزاد مردی را از دست بدهد و برای زندگی ننکین چند روزه دست بیست بمانند حجاج ستمگر و خونخواری که نام ننکینش ضرب المثل برای هر بیدادگری شده بدهد باید دچار چنین شامت و استهزاء شود قرآن مجید در جاهای مختلف عزت و عظمت اسلام و مسلمین را گوشزد میفرماید: **ان العزة لله ولرسوله وللمؤمنين** (منافع آیه ۸) یعنی عزت و شوکت از آن خدا و رسول و کرونندگان بدین حق است. **لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا** (نساء آیه ۱۴۰) هرگز خداوند عزیز را برای استیلا و برتری کفار بر مؤمنین قرار نداده است. بالاخره سفارشات درباره عزت نفس و حریت و عدم تحمل ذلت و زبونی در آیات قرآنی و کلمات اولیاء دین بیش از آنستکه بتوان در این سطور شماره کرد ما در خاتمه گفتار از باب نمونه روش یکی از شاگردان این مکتب را بنظر خوانندگان محترم میرسانیم .

يك نمونه آموزنده

ابو حذافه عبدالله بن قیس القرشی السهمی یکی از مسلمانان است که در صدر اسلام از فشار اذیت کفار به حبشه هجرت کرد (در هجرت دوم) و سوابقی در اسلام دارد . در زمان عمر وقتی او ۸۱ یک نفر دیگر از مسلمانان بدست رومیان اسیر شد ندرومیان آنها را با خود نزد امپراطور روم بردند و در مجلس عظیمی حاضر ساختند . در یک گوشه مجلس دیک بزرگی از روغن زیتون بالای آتش گذارده شده مشغول جوشیدن بود . اسیران مسلمان را بزنجیر بسته در طرف دیگر نگه داشته بودند . ابتداء عبدالله را که بزرگ آنان بود جلو طلبیده نصرانیت را با وعرضه داشتند و از او خواستند که از دین خود دست بردارد عبدالله قبول نکرد سپس مسلمان دیگری را نزد دیک آورده با او نیز همین پیشنهاد شد او هم نپذیرفت . بدون تأمل او را در دیک زیتون جوشان انداخته پس از لحظه ای گوشتهایش متلاشی شده استخوانهایش روی روغن زیتون غوطه ور شد برای مرتبه دوم نصرانی شدن را به عبدالله پیشنهاد نمودند و او را در صورت مخالفت بسر نوشت رقیقتش تهدید کردند ایندفعه نیز عبدالله با عزمی راسخ و کلماتی محکم درخواست آنان را رد کرد ملك امر کرد او را بسوی دیک زیتون ببرند عبدالله با کمال شهامت بطرف دیک حرکت کرد ولی برخلاف انتظار صدای گریه او شنیده شد حصار مجلس گفتند این گریه نشانه ندامت و پشیمانی اوست . عبدالله گفت من از آن جهت گریان نیستم که میخواهید مرا بکشید بلکه گریه من برای آنستکه

حالاً که سعادت جان‌نازی در راه دینم نصیبم شده متأسفانه فقط يك جان دارم و در راه مرامم میدهم آرزو داشتم بعد هر مویم جانی میداشتم و شما بر من مسلط میشدید و این بالا را بر من می‌آوردید تا من در نتیجه چندین جان در راه خدامیدادم حضار از این ایمان و رشادت بسیار تعجب کردند و مایل شدند که بوسیله ای ره‌ایش کنند . شاه گفت عبدالله بی‌اسر مرا ببوس تا آزادت کنم عبدالله نپذیرفت . گفت نصرانیت اختیار کن تا دخترم را با ازدواج تود آورم و ثروتم را با تو تقسیم کنم عبدالله با کمال بی‌اعتنائی باز هم قبول نکرد . هر لحظه حاضرین از قوت روح و قلب محکم و استقامت عقیده او بر شکفتنشان می‌افزود . سلطان دید عبدالله از شخصیت و شرافتی که داراست قدمی فروتر نمی‌نهد گفت: عبدالله اگر سر مرا ببوسی من هشتاد نفر مسلمان اسیر را با تو رها خواهم نمود عبدالله گفت: هذمه فتمم - یعنی برای رهائی هشتاد نفر مسلمان از بند اسارت شما حاضرم اینکار را بکنم آنگاه سر شاه را بوسید سپس او و سایر اسیران آزاد شدند . وقتی بمیدینه برگشتند پس از نقل ماجرا خلیفه از جا برخاست و سر عبدالله را بوسید و گفت ای عبدالله بموض اینک تو با این حریت و رادمردی برای نجات جمعی از مسلمین سربیک سلطان کافر را بوسیدی ، من که امروز پیشوا و زمامدار مسلمینم سر تو را می‌بوسم (سقیه ج ۲)

(بقیه از صفحه ۶۱) شد دیگر این دقت در تهیه و انتخاب کتب مراعات نمی‌شد و هر نوع

کتابی که در دسترس قرار میگرفت برای کتابخانه خریداری می‌شد .

اعلان شده بود که هر کس کتابی دارد آنرا در مقابل مبلغ هنگفتی بکتابخانه واگذار کند این امر گرچه بر حجم کتابخانه می‌افزود لیکن از اصالت و نفاس آن میکاست اشخاصیکه مختصر سوادی داشتند چند صفحه ایرا سیاه کرده و با انتساب آن یکی از مشاهیر و تقدیم آن بکتابخانه پول سرشاری بدست می‌آوردند در پیشاپیش اینها دسته‌ای از یهودیان پول پرست و سودجو قرار داشتند که با دست زدن باین سوداگری زشت خیانت بزرگی بعمل و تمدن نمودند

۲ - در اثر تفریاتی که در حکومت و نحوه آن ایجاد شده بود موزه اسکندریه متصدیان دلسوز و فداکار خود را از دست داد در نتیجه مدرسین و دانشمندان موزه از اسکندریه مهاجرت کرده و در شهرهای دیگر سکونت اختیار کردند و دانشجویان از اسکندریه حرکت نموده بشهرهای خود برگشتند .

۳ - بعد از گذشتن سالیانی چند کم کم در وضع تحصیلی تفریاتی ایجاد شد و مواد مختلفه دیگری ضمیمه برنامه گردید که هیچگونه فائده‌ای بر آن مترتب نمی‌شد از جمله سحر و تنجیم و فال بود که توسط مهاجرین بابلی بمصر و آنجا بموزه اسکندریه راه یافت . (نا تمام)